

فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عربی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه رازی کرمانشاه
سال دهم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۱ هـ.ش / ۱۴۳۳ هـ.ق / ۲۰۱۲ م، صص ۲۳-۵۲

تأثیر روایت قرآن از داستان حضرت سلیمان (ع) در ادب فارسی*

دکتر پریسا داوری

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دهقان

چکیده

داستان حضرت سلیمان به دلیل گستردگی و تنوع ماجراها، تأثیرات گوناگون و متفاوتی در متون ادب فارسی گذاشته است که آن را از داستان دیگر پیامبران ممتاز می‌کند. با وجود قدمت روایت این داستان در منابع آیین یهود، قرآن کریم، بهترین و نخستین منبع شاعران و عارفان برای استفاده بوده است. موضوعاتی مانند عدالت سلیمان، منطق الطیر دانستن او، تسلط بر دیوان و... از جمله روایات قرآنی داستان سلیمان است؛ ولی با این وجود ادیبان فارسی از روایت تفاسیر و کتب قصص انبیاء در مورد سلیمان (ع) که پُر از اسرائیلیات است، به دلیل شهرت و جدّائیت این داستان‌ها تأثیر پذیرفته‌اند، برای نمونه؛ موضوع انگشتی سلیمان که مضمون‌های زیبایی از آن در ادبیات فارسی، خصوصاً متون عرفانی، خلق شده است.

این نوشتار با توجه به اهمیت داستان پیامبران در ادبیات فارسی (در اینجا داستان سلیمان) به تأثیر بخشی از روایات قرآنی داستان سلیمان در متون فارسی پرداخته است و از آن میان سه مبحث را برگزیده است: سلیمان و باد، سلیمان و مور و سلیمان و پرندگان؛ و از آنجا که پرداختن به تأثیر کامل داستان سلیمان در تمام ادب فارسی کار دشواری است و البته از حوصله یک مقاله خارج است به بررسی این سه موضوع در امّهات متون ادب فارسی پرداخته است که بی‌شک با موارد مشابه در دیگر متون قابل مقایسه است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، تفسیر، سلیمان، باد، مور، هدهد، منطق الطیر، مرغان، ادبیات قرآنی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۲/۲۶

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۱۷

رایانامه نویسنده مسئول: parisa_davari@yahoo.com

۱. پیشگفتار

یکی از منابع ارزشمندی که به ادب فارسی جلوه خاصی بخشیده و دست‌مایه شاعران بزرگ قرار گرفته است، داستان انبیاست. چنان‌که بخش قابل توجهی از زیبایی آثار شاعران و عارفانی چون: نظامی، خاقانی، سنایی، عطار، سعدی، مولوی، حافظ و... وام‌دار قصص و حکایات دینی است. از این رو درک کامل آثار ادبی فارسی، به ویژه آثار صوفیانه و عرفان، بدون شناخت داستان پیامبران ناممکن است و در میان این قصص، داستان حضرت سلیمان از ویژگی‌های خاصی نسبت به داستان سایر پیامبران برخوردار است. گستردگی و گوناگونی این ماجرا و تأثیرات متنوع و متفاوتی که از آن در بین متون ادب فارسی دیده می‌شود آن را از دیگر قصه‌های قرآن ممتاز می‌کند.

کاربرد قصه پیامبران (در اینجا قصه سلیمان) در ادب فارسی به تنوع اندیشه شاعران بستگی دارد؛ چنان‌که بیشتر شاعران مداح، ازین مایه‌های تلمیحی برای مدح ممدوح و دریافت صله از شاهان استفاده کرده‌اند؛ امثال ناصر خسرو آن را در خدمت بیان عقاید مذهبی خویش و تعلیمات اخلاقی قرار داده‌اند؛ شاعران عارف مسلکی چون سنایی، عطار و مولوی آن را بستری برای طرح اندیشه‌های عرفانی دانسته‌اند و امثال سعدی برای تعلیم و حکمت از آنها یاد کرده‌اند؛ چنان‌که در قرآن کریم نیز اساس نقل این حکایات بر موعظه و پند نهاده شده است:

﴿وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (هود/۱۲۰)

افزون بر این، تأثیر برخی از ماجراهای این داستان در شعر شاعران همفکر و هم سبک نیز متفاوت است و حتی گاهی در آثار یک شاعر، با تفسیرهای متفاوتی از بخش مشابهی از داستان روبه‌رو می‌شویم چنان‌که در شعر سبک هندی این ویژگی باعث خلق مضامین متعدد در شعر شده است.

در مورد اثرپذیری ادبیات از داستان‌های پیامبران تاکنون پایان‌نامه‌های بسیاری نوشته شده و شاید تنها اثر منسجم در این مورد، کتاب *چهره مسیح در ادبیات فارسی* نوشته دکتر قمر آریان (۱۳۶۹) باشد.^(۱)

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. داستان حضرت سلیمان

داستان زندگی حضرت سلیمان (ع) بعد از تورات، در ضمن سوره‌های «بقره»، «نمل»، «سبأ» و «ص» آمده و نام سلیمان ۱۷ بار در قرآن مجید ذکر شده است. مفسرین قرآن و نویسندگان قصص انبیاء با استفاده از کتاب‌های مختلف به تفسیر آن وقایع پرداخته‌اند و هر چند سرچشمه اصلی آنها قرآن مجید است ولی برخی اسرائیلیات هم وارد آنها شده است و برخی از رخدادهاى مربوط یا منسوب به سلیمان نبی (ع) نیز ریشه‌ای غیر قرآنی دارد.

با وجود آنکه بیشتر آنچه شاعران فارسی‌گو در مورد این داستان در شعر خویش آورده‌اند از قرآن مجید سرچشمه گرفته اما گاهی داستان‌های برگرفته از قصص و تفاسیر نیز آنان را تحت تأثیر قرار داده است؛ برای نمونه در قرآن کریم (و حَتَّى تورات) از انگشتی سلیمان سخنی در میان نیست؛ ولی بسیاری از بهترین سروده‌های شاعران ما درباره حضرت سلیمان (ع) مربوط به همین انگشتر است که نام اعظم بر آن حک شده و مدتی نیز به دست دیوان افتاده است. چنان که حافظ می‌گوید:

دلی که غیب نمایست و جام دارد زخامی که ازو گم شود چه غم دارد

(حافظ، ۱۳۳۰: ۱۱۹)

و عطار گفته است:

هیچ گوهر را نبود آن سروری کان سلیمان داشت در انگشتی
زان نگینش بود چندان نام و بانگ وان نگین خود بود سنگی نیم دانگ
چون سلیمان کرد آن گوهر نگین زیر حکمش شد همه روی زمین

(عطار، ۱۳۷۰: ۵۱)

ما به دلیل گستردگی داستان و تنوع آن و استفاده گوناگون شاعران از بخش‌های مختلف داستان، نخست به تقسیم بندی ماجراهای مربوط به حضرت سلیمان (ع) می‌پردازیم:

الف) داستان‌های قرآنی
ب) داستان‌های غیر قرآنی

الف) داستان‌های قرآنی: مهم‌ترین موضوعاتی که در مورد سلیمان در قرآن آمده بدین شرح است:

۱. خلافت سلیمان (نمل/۱۶)/ ۲. علم و حکمت سلیمان (نمل/۱۵)/ ۳. قضاوت و عدل سلیمان (انبیاء/ ۷۸ و ۷۹)/ ۴. جاه و جلال (نمل/ ۱۶، سبأ/ ۱۲ و...) و طلب ملک جاوید کردن او از حق (ص/ ۳۵)/ ۵. سلیمان و چشمه مس (سبأ/ ۱۲)/ ۶. سلیمان و دیوان (انبیاء/ ۸۲ و سبأ/ ۱۲، ۱۳ و ص/ ۴۰-۳۷)/ ۷. سلیمان و باد (سبأ/ ۱۲ و انبیاء/ ۸۱ و ص/ ۳۶)/ ۸. سلیمان و مور (نمل/ ۱۸ و ۱۹)/ ۹. سخن گفتن سلیمان با پرندگان (نمل/ ۱۶)/ ۱۰. آزمون سلیمان (ص/ ۳۴)/ ۱۱. هدهد و سلیمان (نمل/ ۲۷-۲۰)/ ۱۲. سلیمان و ملکه سبأ (نمل/ ۴۴-۲۹)/ ۱۳. بندگی و شکرگزاری سلیمان (ص/ ۳۰)/ ۱۴. وفات سلیمان (سبأ/ ۱۴)

ب) داستان‌های غیر قرآنی: مهم‌ترین موضوعاتی که در مورد سلیمان در قصص و تفاسیر آمده و اصلی غیر قرآنی دارد و تأثیر آن در ادب فارسی موجب خلق مضمون‌ها و تصویرهای زیبایی شده، بدین شرح است:

۱. پای ملخ بردن مور نزد سلیمان/ ۲. سلیمان و سیمرغ/ ۳. انگشتی سلیمان، ربوده شدن انگشتی و نشستن دیو بر تخت سلیمان/ ۴. مزدوری کردن سلیمان برای ماهیگیری و بازگشت او به ملک/ ۵. سلیمان و آصف/ ۶. ازدواج سلیمان و بلقیس/ ۷. زنبیل بافی سلیمان

به نظر می‌رسد، این موضوعات بیشتر از طریق اسرئیلیات، وارد قصص و تفاسیر اسلامی شده و در قدیمی‌ترین متون قصص الأنبياء و تفاسیر (مثل طبری) وجود دارند و مفسران و دیگر صاحبان قصص همه به تبعیت از آنها این ماجراها را در کتب خود آورده‌اند. بی‌گمان هر یک از موضوعات ذکر شده نیازمند پژوهشی مستقل است؛ زیرا هر کدام زیبایی خاصی به ادب و عرفان فارسی بخشیده‌اند و به‌خصوص از جنبه تمثیلی و

رمزی در خور بررسی و تأملند؛ بنابراین به ناچار به مواردی که در قرآن کریم صراحتاً در ارتباط با حضرت سلیمان آمده و در شعر فارسی تأثیر گذاشته، می‌پردازیم و البته به دلیل گستردگی این بخش هم ناگزیر به گزینش برجسته‌ترین مواردی که در امهات متون ادبی تأثیرگذار بوده، پرداخته‌ایم.

۲-۲. سلیمان و باد

حضرت سلیمان (ع) فرزند حضرت داوود (ع) بود و این دو از معدود پیامبرانی بودند که از مقام پیامبری و پادشاهی هر دو برخوردار بودند و چنان که از قرآن کریم برمی‌آید، خداوند هر آنچه را لازمه پادشاهی مقتدر بود، به سلیمان بخشیده بود:

﴿وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِّنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾ (نمل/ ۱۶)

ترجمه: و سلیمان که وارث ملک داوود شد به مردم گفت ما را زبان مرغان آموختند و از هرگونه نعمت عطا کردند، این همان بخشش و فضل آشکار است.

در تورات هم سلیمان به عنوان پادشاهی مقتدر و باشکوه معرفی می‌شود و بارها از تجارت حضرت سلیمان (ع) سخن می‌رود که سود بی‌شماری عاید او می‌کرد و باعث افزونی جاه و جلال او می‌شد. همچنین از قنات‌ها و عماراتی که به امر سلیمان بنا شده بود و زنان متعدّد او که جهیزیه آنان برای دولت‌مند کردن او کافی بوده است (هاکس، ۱۹۲۸: ۴۸۹-۴۸۶).

در ادب فارسی خصوصاً ادبیات مدحی همواره به جاه و عظمت سلیمان به عنوان یک ویژگی برجسته او و ممدوح شاعر اشاره شده است:

عنقا به باغ بخت و سلیمان به تخت عزّ
با جاه نورسید و به امکان نو نشست
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۵۶)

کلاه رفعت و جاه سلیمان
به هر کل کی رسد، حاشا و کلاّ
(مولوی، ۱۳۵۵، ج ۱: ۶۹)

اما این شکوه سلیمانی نمودهایی هم داشته است؛ یعنی آن چنان که از قرآن برمی‌آید نکاتی در زندگی سلیمان هست که گواه شکوه و عظمت ملک اوست. شامل:

۱. قلمرو و ملک سلیمان ۲. تسلط بر باد ۳. پادشاهی بر جن و انس ۴. درک سخن جانوران از جمله مور و پرندگان ۵. چشمه مس ۶. خدمت دیوان به سلیمان
در اینجا با بهره‌گیری از آثار شاعران و عارفان به برخی از این برجستگی‌ها اشاره می‌شود:
یکی از ویژگی‌های سلیمان و لوازم شکوه و معجزات او تسلط او بر باد است. در اشعار فارسی گاه از باد تنها به عنوان یکی از معجزات سلیمان (در کنار دیگر معجزاتش) سخن گفته می‌شود، مثل:

سلیمان و شب و نیروی باد و منطق الطیرش ندانی تا تو دعوی را و معنی را سوا یایی
(سنایی، بی تا: ۶۱۶)

در قرآن سه بار از ارتباط سلیمان با باد سخن گفته شده است:

۱. ﴿وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحِ غَدُوَهَا شَهْرٌ وَرَوَّاحَهَا شَهْرٌ...﴾ (سبأ/۱۲)

ترجمه: و باد را مسخر سلیمان ساختیم تا صبحگاه یک ماه راه برد و عصر یک ماه...

۲. ﴿وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحِ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ﴾
(انبیاء/۸۱)

ترجمه: و باد تند را مسخر سلیمان گردانیدیم که به امر او حرکت می‌کرد به سوی سرزمینی که در او برکت قرار دادیم و ما به همه امور عالم و مصالح بندگان داناییم.

۳. ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ﴾ (ص/۳۶)

ترجمه: ما هم باد را مطیع او کردیم تا به امرش هر جا بخواهد به آرامی روان شود.

چنان‌که از این آیات برمی‌آید و در تفسیر آن در قصص و متون تفسیری می‌خوانیم، باد مسخر سلیمان بوده و به رمان او مسافت بسیاری را در اندک زمانی طی می‌کرده است. در تفسیر طبری آمده است: «پس باد را بفرمودی و آن بساط را... با همه خلقان برداشتی و به هوا اندر بردی و به مقدار یک میل زمین گاه کم و گاه بیش و هر کجا برسیدی زمین را از آفتاب صد فرسنگ بپوشانیدی...» (طبری، ۱۳۵۶، ج ۵: ۱۲۳۰)

سعدی می‌گوید:

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام
سریر سلیمان علیه السلام
به آخر ندیدی که بر باد رفت
خنک آنکه با دانش و داد رفت

(سعدی (بوستان)، ۱۳۶۹: ۶۵)

مولوی نیز بارها ازین ویژگی باد سخن گفته است:

سوار باد هوا گشت پشه دل من
که دید پشه که او می کند سلیمانی

(مولوی، ۱۳۵۵، ج ۶: ۲۹۲)

حافظ نیز می گوید:

چو گل سوار شود بر هوا سلیمان وار
سحر که مرغ در آید به نغمه داوود
به باغ تازه کن آیین دین زرتشتی
کنون که لاله برافروخت آتش نمود

(حافظ، ۱۳۳۰: ۲۱۹)

در اینکه باد در خدمت سلیمان بوده، او و همراهانش را به هر کجا که سلیمان اراده می کرده، می برده است، بین متون اعم از تفسیر، قصص و تاریخ اختلافی نیست، اما در اینکه مسیر یک ماهه ای که باد (سبأ/۱۲) در هر نصف روز طی می کرده بین کدام شهرها بوده، بین نویسندگان این متون اختلاف هست. در برخی از این کتب مقرر سلیمان شهر اصطخر معرفی شده و اینکه باد سلیمان را از اصطخر به شام می برده است (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۳۴۵) و برخی آن را دمشق دانسته اند (طبرسی، ۱۳۵۰، ج ۲۰: ۲۲۵) و گفته اند سلیمان در «بعلبک» بود و در «بیت المقدس» برایش بنا می ساختند، پس ناچار بود بدانجا سفر کند (همان، ج ۱۶: ۱۵۲) و در برخی متون مقرر وی «بیت المقدس» است و مقصد «اصطخر»^(۲) (ابن کثیر، بی تا: ج ۲: ۲۸۶)

در اشعار فارسی هر جا از وظیفه باد در داستان؛ یعنی حرکت دادن بساط سلیمان، سخن در میانست از باد با عناوین مختلف یاد می شود: **بارگیر سلیمان** (خاقانی، ۱۳۷۴: ۹)،

حتمال سلیمان (مولوی، ۱۳۶۳، دفتر ۳: ۵۸)، **مروکب جم، سمند یا براق سلیمان**.

باد غیر از جابه‌جا کردن سلیمان وظیفه دیگری هم داشته و آن خبررسانی بوده است، چنان‌که هر کسی از خلق سخنی می‌گفته باد به گوش سلیمان می‌رسانده است (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۷: ۱۹۱)؛ از جمله در ماجرای مور و سلیمان می‌گویند این باد بوده که سخن مور را خطاب به خیلش به سلیمان رسانده است. عماد فقیه گوید:

لطف کن ای باد صبا عرضه دار قصه مور ار به سلیمان رسی

(عماد فقیه، نقل از برومند سعید، ۱۳۷۰: ۱۴۲)

و ازین بابت صفت «جاسوسی» را به باد نسبت داده‌اند. مولوی به هر دو وظیفه باد چنین اشاره می‌کند:

صرصری بر عاد قتالی شده مر سلیمان را چو حمالی شده
هم شده حمال و هم جاسوس او گفت غایب را کنان محسوس او
باد دم که گفت غایب یافتی سوی گوش آن ملک بشتافتی
که فلانی این چنین گفت این زمان ای سلیمان مه صاحبقران

(مولوی، ۱۳۶۳، دفتر ۶: ۴۲۴)

از آنجا که باد در امثال و حکم ما نماد هر چیز بی‌اساس و غیر قابل اتکاست، سوار بر باد شدن سلیمان هم بستری برای اشاره به نکات تعلیمی شده است. سعدی، ضمن پند و موعظه، با یک جناس زیبا از به باد رفتن که خود یک کنایه مشهور در زبان فارسی است، استفاده کرده است:

نه خود سریر سلیمان به باد رفتی و بس که هر کجا که سریرست می‌رود بر باد

(سعدی، موعظ) (۱۳۶۷: ۷۶۱)

و حافظ با بیانی ایهام‌گونه به زیبایی ازین ارتباط باد با سلیمان یاد می‌کند:

گره به باد مزن گرچه بر مراد رود که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت

(حافظ، ۱۳۳۰: غزل ۸۸)

بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ در معرضی که تخت سلیمان رود به باد
(همان: ۱۰۰)

و در جایی با اشاره به ناکامی خویش از وصل معشوق سروده است:
حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد یعنی از وصل تو اش نیست بجز باد به دست
(همان: ۲۴)

نکته قابل توجه دیگر، کنایه‌های زیبایی است که با تأثر از این بخش داستان سلیمان ساخته و به گنجینه زبان فارسی افزوده شده است، نظیر «باد به دست بودن، به باد رفتن، گره به باد زدن، تکیه بر باد زدن»

در امثال و حکم دهخدا نیز جریان روان بودن بساط سلیمان بر باد و اینکه در صبح و شام در مکان‌های متعدّد بوده است، در ذیل مثل «باد پیمودن» یعنی کار عبث و بیهوده کردن آمده است. دهخدا این ابیات را نیز از «ابن یمین» در تأیید سخنش آورده است:

ز دیوانه‌ای کرد روزی سؤال	سلیمان مرسل علیه السلام
که چون بینی این مملکت کز پدر	مرا مانده با این همه احتشام
چنین داد دیوانه او را جواب	که چون نیست این مملکت مستدام
پدر مدّتی آهن سرد کوفت	تو در باد پیمودنی صبح و شام

(دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۳۵۱)

شایان ذکر است که بهترین اشعاری که پیرامون رابطه باد و سلیمان سروده شده، همان اشعاریست که گویندگان آن در بیان مسائل حکیمانه ازین موضوع سود جسته‌اند. البته در شعر مدحی چنان که اشاره کردیم در مدح ممدوح از باد سلیمان زیاد سخن گفته می‌شود؛ زیرا پادشاه با سلیمان در عظمت و شکوه برابری می‌کند و حتی اسب ممدوح، باد سلیمان فرض می‌شود:

باد را بهر سلیمان رخس ساز زین زر بر کن به رعنائی فرست
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۸۲۷)

البته دلیل دیگر این تشبیه، وجه شبه سرعت در هر دو است و اینکه معمولاً صفت بادپا را برای اسب به کار می‌برند، پس چون اسم باد می‌آید، سلیمان را هم به یاد می‌آورد:

اگر نه مرکب میمونش هست باد بزبان چرا به رفتن با باد عهد و پیمان کرد
مگر سلیمان خود مهر نام سیفی داشت که باد چونان فرمانبری سلیمان کرد
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۵۲)

نکته دیگری که در مورد باد سلیمان قابل تأمل می‌باشد، این است که در قرآن کریم در مورد تسلط سلیمان بر باد، از دو نوع باد سخن گفته شده است، یکبار از باد تند (عاصفه) و باری از باد نرم (رخاء) و به تبع آن در تفاسیر هم این مطلب به طور مفصل آمده است که «باد عاصف و باد رخاء به فرمان وی بود. چون خواستی که برخیزد باد عاصف را فرمودی تا آن لشکرگاه وی جمله برداشتی و به هوا بردی آنگاه باد رخا را فرمودی تا نرم آن را می‌راندی. گفتا مسیر وی میان آسمان و زمین بود...» (مبیدی، ۱۳۶۱، ج ۷: ۱۹۱)

شاید تفکیک بادهایی که در ارتباط با سلیمان در اشعار فارسی آمده غیرممکن باشد چه در اغلب موارد از باد به طور کلی یاد شده است و به تند و کند بودن حرکتش اشاره نشده است. چنان که سعدی در توصیف معشوق در «تجاهل العارفی» بسیار زیبا گفته است:

چه روی است آنکه پیش کاروانست مگر شمعی به دست ساروانست
سلیمانست گویی در عماری که بر باد صبا تختش روانست
(سعدی (غزلیات)، ۱۳۶۷: ۴۴۱)

ولی شاید چنان که در حکایتی که مولوی در دفتر اول مثنوی در مورد سلیمان آورده، تندرو بودن باد - در مواقعی - باعث می‌شود که سلیمان برای برآوردن خواسته مردی که از ترس مرگ نزد او آمده بود، از باد بخواهد که او را به هندوستان ببرد تا شاید از دست اجل رها شود^(۳):

زاد مردی چاشتگاهی در رسید در سرا عدل سلیمان در دویید
رویش از غم زرد و هر دو لب کبود پس سلیمان گفت ای خواجه چه بود
گفت عزرائیل در من این چنین یک نظر انداخت پر از خشم و کین

گفت هین اکنون چه می‌خواهی بخواه
گفت فرما باد را ای جان پناه
تا مرا زینجا به هندستان برد
بوک بنده کان طرف شد جان برد
مولوی معتقدست کسانی که از درویشی و فقر می‌گریزند، حال همین مرد را دارند و
چنان که مرد نتوانست از تقدیرش فرار کند، آنها هم نمی‌توانند.
و سلیمان

باد را فرمود تا او را شتاب
برد سوی قعر هندستان بر آب
روز دیگر وقت دیوان و لقا
پس سلیمان گفت عزرائیل را
کان مسلمان را به خشم از بهر آن
بنگریدی تا شد آواره ز خان
گفت من از خشم کی کردم نظر
از تعجب دیدمش در رهگذر
که مرا فرمود حق که امروز هان
جان او را توبه هندستان ستان
از عجب گفتم گر او را صد پرست
او به هندستان شدن دور اندرست
و همین «عاصفه» او را به هندستان می‌رساند و در کمال ناباوری، اجل همان‌جا جان‌ش را
می‌گیرد. به قول مولوی:

از که بگریزیم از خود ای مُحال
از که بر باییم از حق ای وبال
(مولوی، ۱۳۶۳، دفتر ۱: ۶۱)

لازم به ذکر است که در بسیاری از متون و از جمله اشعار فارسی آمده است که این
ویژگی سلیمان؛ یعنی تحت خدمت آوردن باد، به دلیل داشتن انگشتی او بوده، چنان‌که
تسلط او بر دیوان را از اثرات داشتن آن می‌دانستند و برای همین اغلب از نام «خاتم» در
کنار «باد» سخن گفته‌اند:

مرا باد و دیوست خادم اگرچه
سلیمان نی‌ام حکم خاتم ندارم
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۲۸۴)

مگر نگین سلیمان بدست خسرو ماست
که چون سلیمان مر باد را به فرمان کرد
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۵۲)

۲-۳. مور و سلیمان

یکی از بخش‌های داستان سلیمان در قرآن به ملاقات او با مورچه در وادی نمل مربوط است:

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِي النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴾
(نمل/ ۱۸-۱۹)

ترجمه: تا آنجا که به وادی مورچگان رسیدند. موری چون جلال و عظمت سلیمان و سپاه عظیم آنان را مشاهده کرد گفت: ای موران همه به خانه‌های خود اندر روید مبادا سلیمان و سپاهش ندانسته شما را پایمال کنند. * سلیمان از گفتار مور بخندید و گفت: پروردگارا مرا توفیق شکر نعمت خود که به من و پدر و مادر من عطا فرمودی عنایت فرما و مرا به عمل صالح خالصی که تو پسندی، موفق بدار و مرا به لطف و رحمت در صف بندگان شایسته‌ات داخل گردان.

و حکایت آنست که سلیمان و لشکرش روزی از مسیری می‌گذشتند. مورچه‌ای که با گروهش از آنجا عبور می‌کرد، به محض دیدن سلیمان و سپاهش به مورچگان رو کرده گفت: به خانه خود درآیید تا سلیمان و لشکرش شما را در هم نشکنند. باد، سخن مورچه را به عرض سلیمان می‌رساند، سلیمان تبسم کرده خدا را بر نعمت شنیدن سخن مورچگان و... شکر گفته و دعا می‌کند.

این ماجرا از جهت تأثیری که در شعر و ادب فارسی بجا گذاشته حائز اهمیت فراوانست؛ زیرا بخشی از زیباترین اشعار در مضمون، پیرامون این مطلب سروده شده‌اند. در تفاسیر ازین مور و وادی نمل و مشخصات آن به طور مفصل سخن گفته‌اند؛ از جمله اینکه مورچه چگونه سلیمان را شناخت و پاسخ داده‌اند که این یکی از معجزات سلیمانست و دلیل شکر سلیمان هم همین است. (طبرسی، ۱۳۵۰، ج ۱۲: ۲):

کار هر موری نباشد با سلیمان گفتگو
یار هر سگبان نباشد رازدار مصطفی
(سنایی، بی تا: ۴۱)

یا این سؤال که با وجود عدل سلیمان، آیا امکان داشت که سلیمان به ضعیف ترین جانوران صدمه برساند که اتفاقاً باید گفت مثال آوردن مور درین ماجرا برای یادآوری همین نکته است، یعنی این اتفاق خود نشان دیگری بر عدل سلیمانست که حتی بر مورچه ای هم ظلم نمی کند:

گر خاک رهش گردم هم پا نهد بر من
کی پای نهد حاشا بر مور سلیمانی
زین پس نرود ظلمی بر آدم ازین دیوان
زیرا که سلیمان شد فرمانده دیوانی
(عراقی، ۱۳۳۸: ۲۹۱)

و سعدی نیز دلیل شکوه و ملکی را که به سلیمان بخشیده شد، همین بی آزاری و عدل او دانسته است:

با زنده دلان نشین و صاحب نفسان
حق دشمن خود مکن به تعلیم کسان
خواهی که بر از ملک سلیمان بخوری
آزار به اندرون موری مرسان
(سعدی، ۱۳۶۷: ۸۴۵)

بسیاری از تأثیرات ادب فارسی از این قسمت ماجرا از حواشی و تفاسیری است که در قصص بر آیه وجود دارد، از جمله اینکه در همین برخورد مور و سلیمان، گفتگویی میان این دو ترتیب داده اند، چنان که گفته اند سلیمان از مور خواست تا حاجتی از او بخواهد، گفت: «حاجت من آنست که پیرم جوان گردم و دیر بزیم. سلیمان گفت: من ازین عاجزم. فندر گفت: حاجت به عاجز چرا بردارم.» (سور آبادی، ۱۳۶۵: ۲۸۵) خاقانی گوید:

مور را روزی از سلیمان نیست
که ز روزی ده سلیمانست
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۸۳۰)

و صائب گفته است:

ز حق جو آنچه می خواهی که تا فرمان حق نبود
نیاید از سلیمان حاجت موری روا کردن

(صائب، ۱۳۳۳: ۸۴۸)

البته در چنین ابیاتی مور و سلیمان به عنوان دو چیز نامشابه که فرقیشان بسیارست عنوان شده‌اند، چنان که حافظ هم ازین بخش، چنین مضمونی آفریده است:

نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست سلیمان باچنان حشمت نظرها بود بامورش

(حافظ، ۱۳۳۰: ۲۷۸)

عطار هم با الهام از آنچه در قرآن و تفاسیر از ملاقات مور و سلیمان آمده، حکایاتی در مورد آن دو آورده از جمله در *منطق الطیر*ش مناظره‌ای میان آن دو ترتیب داده است:

...گفت برگوی ای زمن آغشته‌تر تا کدامین گل به غم بسرشته تر
داد آن ساعت جوابش مور لنگ گفت خشت واپسین در گور تنگ...

(عطار، ۱۳۷۰: ۲۵۸)

گاه شاعران در بیان مفاهیم حکمی، عرفانی و عاشقانه نیز ازین ماجرا (بدون نقل آن) بهره جسته‌اند، مثلاً خاقانی برای بیان مناعت طبع خویش گوید:

جم‌صفتان زخوان من ریزه‌چند پس چرا موروش از ره خسان ریزه چنم دریغ من

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۹۶)

و مور در برخی مضمون‌ها نماد بلندهمتی است، چنان که حافظ گفته است:

بر تخت جم که تاجش معراج آسمانست همّت نگر که موری با آن حقارت آمد

(حافظ، ۱۳۳۰: ۱۷۱)

عطار هم در *الهی‌نامه* ضمن حکایت دیگری در مورد مور و سلیمان، مور را سمبل «عاشق» و «سالکی خستگی ناپذیر» دانسته است:

سلیمان با چنان کاری و باری	به خیل مور بگذشت از کناری
همه موران به خدمت پیش رفتند	به یک ساعت هزاران پیش رفتند
مگر موری نیامد پیش زودش	که تل خاک پیش خانه بودش
چو بادی، مور یک یک ذره خاک	برون می‌برد تا آن تل شود پاک
سلیمانش بخواند و گفت ای مور	چو می‌بینم تو را بی‌طاقت و زور
اگر تو عمر نوح و صبر ایوب	به دست آری نگردد کار تو خوب

زبان بگشاد مور و گفت ای شاه
تو منگر در نهاد و بنیت من
یکی مورست کز من ناپدید است
به من گفته است اگر این تل پر خاک
من این خرسنگ هجران تو از راه
به همّت می‌توان رفتن درین راه
نگه کن در کمال نیت من
به دام عشق خویشم در کشیده است
از اینجا بر کنی و ره کنی پاک
بر اندازم نشینم با تو آنگاه.....

(عطار، ۱۳۵۱: ۴۲ و ۴۳)

مولوی در مثنوی بارها با توجه به ارتباط مور و سلیمان، موضوع «طلب» را مطرح می‌کند. البته این موارد تلمیح مستقیمی به ملاقات مور و سلیمان در قرآن ندارد؛ ولی این ماجرا تنها وسیله‌ایست تا او با توجه به کوچکی جثّه مور و تلاش شگفت‌آورش به سالک تشبیه شود:

هر که را بینی طلبکار ای پسر
گر یکی موری سلیمانی بجست
هر چه داری تو ز مال و پیشه‌ای
نه طلب بود اول و اندیشه‌ای
یار او شو پیش او انداز سر
منگر اندر جستن او سست سست

(مولوی، ۱۳۶۳، دفتر ۳: ۸۱)

حتی برخی شاعران، مقام مور را به دلیل قناعت و خرسندی‌اش (در امثال) نسبت به سلیمان که طالب ملکی عظیم بوده است، برتر دیده‌اند:

موری که بال حرص به دامن شکسته‌است
خود را به روی دست سلیمان نمی‌کشد

(صائب، ۱۳۳۳: ۳۹۳)

تأثیر دیگری که (بدون تأثیرپذیری از اصل قرآنی قصّه) از دیدی کلی در ادبیات دیده می‌شود، اینست که شاعر مور را رمز حقارت و سلیمان را رمز بزرگی می‌گیرد و به‌خصوص این نماد در شعر مدحی بیش از جاهای دیگرست. خاقانی می‌گوید:

او خواندم به سخره سلیمان ملک شعر
من جان به صدق مورچه‌خوان شناسمش

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۸۹۵)

این رمز در ادبیات عاشقانه و عارفانه هم هست و مولوی درین زمینه، اشعار بسیاری دارد:

ور سلیمان بر موران آید / تا شود مور سلیمان چه شود
(مولوی، ۱۳۵۵، ج ۲: ۱۶۷)

پنهان به میان ما می‌گردد سلطانی / و ندر حشر موران افتاده سلیمانی
(همان، ج ۵: ۲۷۶)

وسوسه تن گذشت غلغله جان رسید / مور فرو شد به گور تخت سلیمان رسید
(همان، ج ۲: ۱۹۹)

عدم دریاست وین عالم یکی کف / سلیمانی است وین خلقان چو موران
(همان، ج ۴: ۱۶۷)

نظامی نیز چنین گفته است:

ما همه جسمیم بیا جان تو باش / ما همه موریم سلیمان تو باش
(نظامی، ۱۳۱۷: ۲۶)

مولوی در یک دوبیتی بی‌نظیر با تأثیرپذیری مستقیم از ماجرای مور و سلیمان، به نتیجه‌گیری عارفانه و بی‌همتایی می‌رسد که:

موری‌ست نقب کرده میان سرای عشق / هر چند بی‌پر است به پرواست آرزو
مورش مگو ز جهل سلیمان وقت اوست / زیرا که تخت و ملک بیاراست آرزو
(مولوی، ۱۳۵۵، ج ۵: ۷۷)

او عشق را به سلیمان و آرزوها را به مور تشبیه کرده که چنان‌که با آمدن سلیمان، مور به سوراخ پناه برد، با آمدن عشق هم هواهای نفسانی به یک‌سو می‌روند و جولان را به عشق وا می‌گذارند.^(۴)

برای تکمیل این بحث باید اضافه کرد که در قصه‌ها ماجرای دیگری را هم در ارتباط مور با سلیمان آورده‌اند که در قرآن وجود ندارد؛ ولی در ادبیات بسیار تأثیر گذارده است و تعدادی از زیباترین اشعار فارسی با استفاده از این تلمیح سروده شده است و آن ماجرای «پای ملخ بردن مور به رسم هدیه نزد سلیمان» است:

برد هرکسی بار در خورد زور گرانست پای ملخ پیش مور

(سعدی (بوستان)، ۱۳۶۹: ۸۵)

اگر بریان کند بهرام گوری نه چون پای ملخ باشد ز موری

(همان (گلستان): ۹۹)

برخی از شاعران ادب فارسی از این تلمیح در بیان سخنان حکمت‌آمیز بهره‌جسته‌اند و بسیاری از این اشعار، خود حکم ضرب‌المثل یافته‌اند و امثال فارسی مثل: ارمغان مور پای ملخ است، پای ملخ پیش سلیمان بردن یا فرستادن که شبیه زیره به کرمان بردن است، از ماجرای سلیمان و مور به امثال و حکم ما اضافه شده است.

در ادبیات مدحی هم عموماً شاعر سخن خویش را پای ملخ، خود را مور و ممدوح را سلیمان معرفی کرده است:

تو سلیمانی ومن مورم و جز مور ضعیف نزل پای ملخی نزد سلیمان که برد

(ابن یمین، ۱۳۶۳: ۷۹)

۲-۳. سلیمان و پرندگان

یکی از معجزات دیگر سلیمان که در قرآن از آن یاد شده است، منطق الطیر دانستن سلیمان می‌باشد:

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾ (نمل/ ۱۶)

ترجمه: و سلیمان که وارث ملک داوود شد به مردم گفت ما را زبان مرغان آموختند و از هرگونه نعمت عطا کردند، این همان بخشش و فضل آشکار است.

بجز این آیه که صراحتاً به ارتباط سلیمان و پرندگان اشاره دارد در آیه هفدهم همین سوره هم از پرندگان در شمار لشکر سلیمان یاد می‌شود: ﴿وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ (نمل/ ۱۷)

ترجمه: و برای سلیمان لشکرهایش از جن و انس و پرندگان جمع شدند، پس آنها نگه داشته شدند.

عنصری در این مضمون چنین سروده است:

گویند که فرمانبر جم بود جهان پاک
دیو و پری و دام و دد و خلق دمام
(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۰۲)

اما وظیفه این پرندگان چه بود؟ در تفسیر طبری آمده است که «پس مرغان را بفرمودی تا پرها در پر زدندی اندر هوا و بر سر وی سایه کردندى تا آفتاب بر سلیمان (ع) و بر سپاهش نتافتی.» (طبری، ۱۳۵۶، ج ۵: ۱۲۲۹) و گویا وظیفه دیگر آنان خبررسانی به سلیمان بوده، چنان‌که نیشابوری می‌گوید: «منهیان وی مرغان بودند. هر چه در روی زمین شغلی برفتی، مرغان او را خبر دادندی و بودی که یک روز از همه روی زمین خبر یافتی و تدبیر آن ساختی.» (نیشابوری، ۱۳۵۹: ۲۹۱)

نمونه برجسته این دو وظیفه را هم (میان پرندگان) در هدهد می‌توان سراغ گرفت و ماجرا ازین قرار بود که از آنجا که مرغان بر سر سلیمان چتری از بالشان می‌گشودند، روزی هدهد غایب بود و آفتاب بر صورت سلیمان افتاد پس سراغ او را گرفت که ﴿... مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾ (نمل / ۲۰)

ترجمه: چه شده که هدهد را نمی‌بینم یا غیبت کرده است؟

و تهدید کرد که اگر دلیلی برای غیبتش نداشته باشد: ﴿لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ (نمل / ۲۱)

ترجمه: همانا او را به عذابی سخت معذب گردانم یا آنکه سرش از تن جدا کنم یا که برای غیبتش دلیلی روشن بیاورد.

البته هدهد یک وظیفه دیگر هم افزون بر دیگر مرغان داشت و آن پیدا کردن آب بود؛ زیرا سلیمان در سفر بود و هدهد به تیزبینی در یافتن آب در عمق زمین از مسافت دور مشهور بود، چنان‌که خود هدهد می‌گوید:

آب بنمایم ز وهم خویشتن
رازا دانم بسی زین بیش من
(عطار، ۱۳۷۰: ۳۹)

وقتی هدهد برگشت به او خبر شگفتی داد که سلیمان دست از مجازاتش کشید، گفت:

﴿أَخَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَحِجَّتِكَ مِنْ سَبَأَ بِنْتِ يَاقِينٍ﴾ (نمل/۲۲)

ترجمه: من به چیزی که تو از آن در جهان آگاه نشده‌ای خبر یافتم و از ملک سبأ به طور یقین تو را خبری مهم آورده‌ام.

سنایی در این مضمون چنین سروده است:

لحظه‌ای گم‌شد ز خدمت هدهد اندر مملکت در کفارت ملکتی بایست چون ملک سبأ

(سنایی، بی تا: ۴۱)

هدهد از زنی فرمانروا در سرزمینی خبر داد که مردم آن خورشید می‌پرستیدند، گفت:

﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ * وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ﴾ (نمل/۲۳-۲۴)

ترجمه: همانا در آن ملک زنی را یافتم که بر مردم آن کشور پادشاهی داشت و به آن زن هرگونه امور دنیوی عطا شده بود و علاوه بر اینها تخت با عظمتی داشت * آن زن را با تمام رعیتش یافتم که خدا را از یاد برده و به جای خدا خورشید را می‌پرستیدند و شیطان اعمال زشت آنان را در نظرشان زیبا جلوه داده و آنها را به کلی از راه خدا بازداشته تا هرگز به حق هدایت نیابند.

هدهد در ادبیات (با تأثیرپذیری از این بخش از ماجرا) نماد مژده دهنده، هادی و پیام‌آوری صادق است:

مرحبا ای هدهد هادی در حقیقت پیک هر وادی شده
شده ای به سر حد سبأ سیرتو خوش با سلیمان منطق الطیر تو خوش
صاحب سر سلیمان آمدی از تفاخر تاجور زان آمدی
(عطار، ۱۳۷۰: ۳۵)

در ادبیات غنایی، صبا نقش هدهد را دارد، چنان که حافظ گوید:

ای هدهد صبا به سبأ می فرستمت بنگر که از کجا به کجا می فرستمت
(حافظ، ۱۳۳۰: ۹۰)

صبا به خوش خبری هدهد سلیمانست که مژده طرب از گلشن سبا آورد
(همان: ۱۴۵)

نماد هدهد را بیش از همه در ادبیات عرفانی می‌توان جستجو کرد، چنان‌که مولوی ترکیب «هدهد جان» را به کار برده تا نماد ارواح قابل و اصلی باشد که قابلیت پرواز به سوی سلیمان (حق) را در خویش به فعلیت درآورده‌اند:

باز فرود آمدیم بر در سلطان عشق باز گشادیم خوش بال و پر جان خویش
....دیده دیو و پری دید ز ما سروری هدهدجان باز گشت سوی سلیمان خویش

(مولوی، ۱۳۵۵، ج ۳: ۱۱۱)

دلیل دیگر هادی و برید بودن هدهد آنست که در ادامه ماجرا، سلیمان با شنیدن سخنان هدهد در مورد ملکه سبا و مردم آن سرزمین تصمیم می‌گیرد نامه‌ای بنویسد و آنها را به یکتاپرستی دعوت کند. پس چون آن را می‌نویسد، به هدهد می‌گوید: ﴿اَذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَاَلْقِهْ اِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ﴾ (نمل/ ۲۸)
ترجمه: اینک نامه مرا به جانب آنان ببر و به سوی آنها بیفکن و باز شو تا بنگری پاسخ چه می‌دهند.

و هدهد آن را به سبا می‌رساند:

گفت ای مرغان منم بی هیچ ریب هم برید حضرت و هم پیک غیب
نامه او برردم و باز آمدم پیش او در پرده هم‌راز آمدم
(عطار، ۱۳۷۰: ۳۹)

این نقش هدهد در هدایت‌گری اهل سبا به توحید، باعث شده تا هدهد در ادبیات عرفانی، نماد مرشد و پیر باشد، چنان‌که عطار در منطق الطیر، حله‌ای از طریقت بر تن و افسری از حقیقت بر سر او می‌گذارد و اصلاً ماجرای مرغان منطق الطیر با آمدن هدهد به جمع آنها آغاز می‌شود؛ یعنی او چون شیخی به حقیقت رهنمون است و هم اوست که پرندگان را متوجه وجود سیمرغ می‌کند که:

هست ما را پادشاهی بی‌خلاف در پس کوهی که هست آن کوه قاف

نام او سیمرغ سلطان طیور او به ما نزدیک و ما زو دور دور
در حریم عزتست آرام او نیست حدّ هر ز فانی نام او...
(عطار، ۱۳۷۰: ۴۰)

تا مرغان شیفته دیدار سیمرغ می‌شوند و با آگاه شدن از راه سخت رسیدن به او، برای رهبری قرعه می‌زنند و قرعه به نام هدهد می‌افتد. هدهد، هفت وادی سلوک را برمی‌شمرد و آنان طی «این مرحله با مرغ سلیمان می‌کنند» و به سیمرغ که از وجود آنان بیرون نبود می‌رسند.

هدهد درین داستان، نماد پیر و مرشد کاملی است که به احوال و استعدادهای مریدان خویش آگاهی دارد و هر یک را متناسب با اندیشه آنها راهنمایی می‌کند. او هم مثل سلیمان زبان همه مرغان را می‌داند، چه او با مرغانی روبرو شده که هر یک نماینده گروهی از انسان‌هایند و هر کدام براساس دلبستگی‌هایشان خود را از طی سلوک معذور می‌بینند و هدهد با هر یک به زبان خودش سخن می‌گوید تا آنان را به سفر راضی کند.

در تفاسیر و قصص در مورد اینکه مقصود از منطق الطیر چه بوده سخن بسیار گفته شده است، چون تصور می‌شود که نطق جز بر انسان اطلاق نمی‌شود و مرغان تکلم ندارند تا ناطق باشند که در این صورت هم باید پذیرفت که این معجزه سلیمان بوده است.

روزبهان بقلی در شرح شطحیات خود ضمن سخن از تسیح موجودات متذکر می‌شود که این زبان برای اهل حقیقت است و خطایی است از سوی حق و مخصوص خواص است نه عوام و سپس نمونه‌هایی ازین دست را می‌آورد که «در حدیث است که سنگی سلام بر مصطفی کرد... و نبینی که هدهد با سلیمان چه گفت؟» «احطت بما لم تحط به» و از دو میل آواز مورچه چون شنید «قالت نملة یا أيها النمل...» (بقلی شیرازی، ۱۳۲۴:

(۳۷۰)

در تفاسیر و قصص همچنین حکایات زیادی در مورد فهم سلیمان از زبان مرغان و بازگو کردن آنچه پرندگان می‌گفتند برای یارانش هست (نک: سورآبادی، ۱۳۶۵: ۲۸۵-

۲۸۳، میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۷: ۱۹۰) و در متون عرفانی هم شبیه به آن حکایات وجود دارد، برای نمونه در مصیبت نامه آمده است:

مرغکی بانگی زد و لختی بجست
چون سلیمان بانگ آن مرغک شنود
می‌کند بر شاخ از دنیا گله
کز همه دنیای عالم سوز من
خاک بر دنیا که سودا می‌دهد
چون زد دنیا نیم خرما می‌بس است
سر بجنانید و بر شاخی نشست
گفت می‌دانید تا او را چه بود
زار می‌گوید که چند از مشغله
نیم خرما خورده‌ام امروز من
چون منی را نیم خرما می‌دهد
هر که کرمان ملک خواهد ناکس است^(۵)

(عطار، ۱۳۵۶: ۱۴۵)

نویسنده کتاب *زبان تصوف* می‌نویسد که مقصود از منطق الطیر در اشعار زبان فارسی اشاره به زبان رمزی صوفیانست و دکتر منزوی در توضیح *منطق الطیر* می‌نویسد: «کنایت از گفتگو کردن با مردم به زبانی است که عامه آن را فهم کنند و یا به زبانی است که محتسبان قشری و فقهای ظاهری آن را درک نکنند و یا آنکه دارای دو شرط سهل و ممتنع بدین معنی باشد که از طرفی چنان ساده باشد که بتواند عامه مردم را به جلو بکشاند و از طرفی چنان در لفافه خرافات پوشیده باشد که زبان محتسبان دولتی و فقیهان ظاهری را ببندد.» (منزوی، ۱۳۵۹: ۲۸)

در برخی متون عرفانی آمده که یکی از عناوینی که برای انسان کامل استفاده کرده‌اند، سلیمانست که زبان مرغان می‌داند. (جامی، *مقصد اقصی*)، بی تا: ۲۷۱) و می‌توان اهل سبأ را مرغانی تصور کرد که سلیمان با هر یک به فراخور خویش رفتار کرده است؛ زیرا مولوی به پیر بودن سلیمان (آنجا که از رسیدن نامه سلیمان به بلقیس یاد می‌کند) اشاره دارد:

چون رسید اندر سبا این نور شرق
از سلیمان آن نفس چون نفخ صور
غلغلی افتاد در بلقیس و خلق
مردگان را وارهایند از قبور

(مولوی، ۱۳۶۳، دفتر ۴: ۳۲۸)

و آن وقت است که او عطار، منطق الطیر و یا سلیمان (پیر) را خطاب قرار داده می‌گوید:

منطق الطیر سلیمانی بیا	بانگ هر مرغی که آید می سرا
چون به مرغان فرستاده است حق	لحن هر مرغی بداده است سبق
مرغ جبری را زبان جبرگو	مرغ پر اشکسته را از صبرگو
مرغ صابر را تو خوش‌دا رو معاف	مرغ عنقا را بخوان اوصاف قاف
مرکبوتر را حذر فرما ز باز	باز را از حلم گو و احتراز
وان خفاشی را که ماند او بی‌نوا	می‌کنش با نور جفت و آشنا
کبک جنگی را بیاموزان تو صلح	مرخروسان را نما اشراف صبح
همچنان می روز هدهد تا عقاب	ره نما و ... اعلم بالصواب

(همان: ۳۲۹)

و نیز از اوست:

ای سلیمان در میان زاغ و باز	حلم حق شو با همه مرغان بساز
ای دو صد بلقیس حلمت رازبون	که اهد قومی انهم لایعلمون

(همان: ۳۲۴)

و ترکیب مکرر «مرغ جان» در ادب عرفانی خصوصاً در آثار مولوی، گواه دیگری بر این تمثیل است که سلیمان پیوسته در نماد پیر و آدمیان همان مرغان (سالکانند):

هر مرغ جان چون فاخته در عشق طوقی ساخته چون من قفس پرداخته سوی سلیمان می‌رود

(مولوی، ۱۳۵۵، ج ۲: ۸)

البته مولوی، «روح» را بیشتر به «مرغابی» تشبیه کرده است:

ما همه مرغایانیم ای غلام	بحر می داند زبان ما تمام
پس سلیمان بحر آمد ما چو طیر	در سلیمان تا ابد داریم سیر
با سلیمان پای در دریا بنه	تا چو داود آب سازد صد زره

(همان، ۱۳۶۳، دفتر ۲: ۴۶)

و سلیمان صاحب سرّی، عزیزی صد زبان (آشنا به زبان‌های مختلف) است که می‌تواند میان جان‌های آشنا اتحاد ایجاد کند و زمین هرگز از وجود او خالی نیست ولی ما از شناخت او غافلیم زیرا او گاه مرغ ضعیف بی‌گناهی است که اندرون او سلیمان با سپاهست اما در ظاهرش نمی‌نماید:

هم سلیمان هست اندر دور ما کاو دهد صلح و نماند جور ما
قول ان من أمة را یاد گیر تا به إلا و خلا فیها نذیر
مرغ جانها را چنان یکدل کند کز صفاشان بی‌غش و بی‌غل کند
(همان: ۴۵۵)

زیرا «از حدیث شیخ جمعیت رسد».

وی همچنین از کسانی یاد می‌کند که معنای منطق الطیر را صدای ظاهری پرندگان می‌دانند
پس:

هم صغیر مرغ آموزند خلق کین سخن کار دهان افتاد و حلق
لیک از معنی مرغان بی‌خبر جز سلیمان قرانی خوش نظر
(همان، دفتر ۵: ۹۲)

و با اینکه می‌گوید آنها ممکن است خلق را گمراه کنند زیرا «اصطلاحاتی است مرابدال را» معتقدست اگر کسی به مقامات عالی رسید منطق الطیر را نیز خواهد آموخت و گرنه:

سلیمانی نکردی در ره عشق زبان جمله مرغان را چه دانی
(مولوی، ۱۳۵۵، ج ۶: ۲۶)

ناصرخسرو می‌گوید: اگر آدمی به ایمان و حکمت مجهز شد، زبان مرغان را می‌فهمد؛ یعنی منطق الطیر در نظر اینان قابلیت است که در وجود همه هست:

چو جانت قوی شد به ایمان و حکمت بیاموزی آنگه زبانهای مرغان
بگویند با تو همان مور و مرغان که گفتند زین پیشتر با سلیمان
(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۸۵)

اما با تأثیر از منطق الطیر، دانستن سلیمان و این نگاه به این ویژگی سلیمان، آثار متعددی از آغاز شعر عرفانی فارسی به همین نام خلق شده است که از جمله آنهاست: قصیده بلند «منطق الطیر خاقانی» که خلاصه آن چنین است که او مرغان را در یک مجلس گرد می آورد که هر پرنده ای در آن دوستدار گلی است و دلیلی بر عشقش اقامه می کند، برای نمونه هدهد طالب نرگس است. اختلاف بین مرغان درمی گیرد، پس نزد عنقا که خلیفه طیورست می روند تا قضاوت کند. عنقا می گوید همه گل ها زیبایند ولی گل سرخ از همه به است «کو عرق مصطفاست وین دگران خاک و آب» (خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۴). البته این مقدمه تمهیدی برای مدح حضرت رسول به عنوان بهترین آفریده هستی است.

عطار نیز چنان که روشن است زیباترین اثر خود را تحت تأثیر آیه منطق الطیر سروده و با تأثر از داستان سلیمان، هدهد را راهنمای مرغان قرار داده؛ زیرا محضر پادشاهان را درک کرده است. سیمرغ در آنجا شاه مرغانست و مقامش از سلیمان هم برترست.

در ادب فارسی، کتاب هایی هم با نام *رسالة الطيور* نوشته شده که نوشته ای خیالی و تمثیلی به زبان اشارت و رمز و از زبان مرغان است. وجه تمایز این رسالات در نوع سیر و سلوک مرغان، تعداد منازل و نتیجه داستانست و وجه مشترک همه رسالات طیور اینست که روح آدمی در آنها به مرغ تشبیه شده است، پادشاه همه سیمرغ یا عنقا است و دیگر آنکه مرغان همه نیازمند پادشاهند و حوادث داستان معمولاً در پی این نیاز شکل می گیرد. (منزوی، ۱۳۵۹: ۳۵)

نمونه این تشبیه ها را می توان در باب بوم و غراب کلیله و دمنه، یکی از *رسائل اخوان الصفا*، *رسالة الطیر ابن سینا*، *رسالة الطیر غزالی*، برخی نامه های عین القضاة همدانی، رسالات صفیر سیمرغ، لغت موران، عقل سرخ، آواز پر جبرئیل سهروردی و *رسالة الطیر* نجم الدین رازی هم یافت (همان: ۳۸).

برای تکمیل این بحث باید اضافه شود که یک ارتباط ویژه هم میان سلیمان و عنقا در قصص وجود دارد (به خصوص که شیخ اشراق اصلاً سیمرغ را هدهدی می داند که قصد قاف کرده و هزار سال سایه قاف بر او افتاده است (ر.ک: سهروردی، ۱۳۴۸: ۳۱۶ و ۳۱۵)

که گرچه مستقیماً از قرآن برگرفته نشده است اما در ادبیات فارسی بسیار جلوه دارد که مجاللی در اینجا برای پرداختن بدان نیست. با توجه به اینکه مجله نقد و ادبیات تطبیقی به چاپ مقالات ادبیات قرآنی به عنوان بخشی بزرگ از ادبیات عربی می‌پردازد، در نتیجه‌گیری موضوع کمیّت و کیفیت تأثیرپذیری شاعران ادب فارسی از این داستان قرآنی تحلیل بیشتری می‌شود.

نتیجه

۱. متون ادبی و عرفانی ما پر از اشارات داستانی سلیمان (ع) است و درین میان شاید سهم داستان‌های غیر قرآنی که از راه اسرائیلیات (متن تفاسیر و قصص انبیاء) باب شده‌اند، بیش از داستان‌های قرآنی است؛ زیرا شاعران خصوصاً شاعران مضمون‌پردازی مثل صائب از هر اشاره داستانی حتی اگر مستند و حقیقی نباشد، برای آفرینش مضمون‌های هنری بهره می‌جوید و معمولاً با معادله‌سازی و تمثیل از آن استفاده می‌کند.

۲. تأثیرات داستان سلیمان در ادبیات فارسی به تنوع اندیشه و سبک شعری هر شاعری مربوط است. چنان‌که شاعران مدّاح از برخی قسمت‌ها بیشتر متأثر بوده‌اند؛ مثل ماجرای باد و در ادبیات عرفانی از ماجرای منطق الطیر و پرندگان در داستان سلیمان به شیوه‌ای سمبلیک و تمثیلی یاد کرده‌اند و داستان مور و سلیمان در ادبیات حکمی تأثیر بیشتری گذاشته است و انگشتی سلیمان در بین انواع ادب فارسی تأثیرات مختلف و متنوعی گذاشته است.

۳. موضوعات باد، مور و مرغان در داستان سلیمان از پر بسامدترین موضوعات مؤثر در ادبیات هستند و تنوع تأثیرپذیری شاعران با سبک‌های مختلف ازین موضوعات قابل تأمل است.

۴. در سبک خراسانی و آذربایجانی به دلیل موضوع غالب مدح در شعر، داستان سلیمان بسیار تأثیرگذار بوده است؛ خصوصاً موضوع پادشاهی او و لوازم شاهی و شوکت او مثل سلطنت بر دیوان و باد.

۵. ادبیات عرفانی، بیشتر از ماجرای منطق الطیر سلیمان با توجه به ظرفیت تمثیلی ماجرای مرغان سلیمان، تأثیر پذیرفته است.

یادداشت‌ها

- (۱) و البتّه اثر نویسنده این سطور (بر مرکب باد: ۱۳۹۱)
- (۲) اصطخر: نام شهری از ولایت فارس است. در حدود العالم آمده که: اصطخر شهری بزرگ است و قدیم که مستقر خسروان بوده است و او را نواحی بسیار است و اندر وی بناهاست عجیب که آن را مزگت سلیمان خوانند (۴) (لغت نامه دهخدا).
- (۳) این ماجرا پیش از مولوی در *الهی نامه* عطار آمده است و در آنجا وظیفه جابجایی آن مرد را ابر به فرمان سلیمان انجام می‌دهد.
- (۴) نظیر این تشبیه را شیخ اشراق هم به شکلی مبسوط دارد. ر.ک. مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق. ص ۲۸۵.
- (۵) عین این حکایت در تفسیر ابوالفتح رازی. ج ۸: ۳۸۵ نیز آمده است.

کتابنامه

۱. ابن کثیر، امام ابی الفداء اسماعیل (بی تا)؛ *قصص الأنبياء*، تألیف و تحقیق؛ عبدالقادر احمد عطا، بیروت، المكتبة الإسلامية.
۲. ابن یمین (۱۳۶۳)؛ *دیوان*، تصحیح؛ باستانی‌راد. تهران، انتشارات سنایی.
۳. انوری (۱۳۶۴)؛ *دیوان*، تصحیح؛ محمدتقی مدرّس رضوی، چاپ سوّم، تهران، نشر علمی فرهنگی.
۴. برومند سعید، جواد (۱۳۷۰)؛ *انگشتری جمشید*، چاپ اوّل، تهران، نشر پازننگ.
۵. بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۴۴)؛ *شرح شطحیات*، تصحیح؛ هنری کربن، چاپ اوّل، انستیتو ایران و فرانسه.
۶. جامی، نورالدین عبدالرحمان (بی تا)، *اشعه اللّعمات (مقصد اقصی)*، تصحیح؛ حامد ربّانی، تهران، گنجینه.
۷. حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۳۰)؛ *دیوان*، تصحیح؛ محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، چاپخانه مجلس.
۸. خاقانی، افضل الدین علی بن بخار (۱۳۷۴)؛ *دیوان*، تصحیح؛ ضیاءالدین سجّادی، چاپ پنجم، تهران، نشر زوار.

۹. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳): *امثال و حکم*، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر.
۱۰. رازی، ابوالفتح (۱۳۸۵): *روح الجنان و روح الجنان*، ترجمه؛ حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران، نشر اسلامی.
۱۱. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۹): *بوستان*، تصحیح؛ غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم، تهران، نشر خوارزمی.
۱۲. ----- (۱۳۶۷): *کلیات*، تصحیح؛ محمدعلی فروغی، چاپ هفتم، تهران، امیرکبیر.
۱۳. ----- (۱۳۶۹): *گلستان*، تصحیح؛ غلامحسین یوسفی، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
۱۴. سنایی، محدود بن آدم (بی‌تا): *دیوان*، تصحیح؛ محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران، کتابخانه سنایی.
۱۵. سورآبادی (۱۳۶۵): *قصص قرآن مجید*، به کوشش یحیی مهدوی، چاپ دوم، تهران، نشر خوارزمی.
۱۶. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۴۸): *مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق*، تصحیح؛ حسین نصر و مقدمه هنری کرین، انستیتو فرانسوی پژوهش‌های علمی در ایران.
۱۷. صائب (۱۳۳۳): *کلیات*، به کوشش امیری فیروزکوهی، تهران، نشر خیام.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰ - ۱۳۵۰): *توجه تفسیر مجمع‌البیان*، ترجمه؛ محمد مفتح و سایر مترجمان، چاپ اول، تهران، نشر فراهانی.
۱۹. طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۶): *توجه تفسیر طبری*، تصحیح؛ حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران، نشر توس.
۲۰. عراقی (۱۳۳۸): *کلیات دیوان*، تصحیح؛ سعید نفیسی، تهران، نشر کتابخانه سنایی.
۲۱. عطّار، فریدالدین (۱۳۵۱): *الهی نامه*، به کوشش فؤاد روحانی، چاپ دوم، تهران، نشر زوار.
۲۲. ----- (۱۳۵۶): *مصیبت نامه*، تصحیح؛ نورانی وصال، چاپ دوم، تهران، نشر زوار.
۲۳. ----- (۱۳۷۰): *منطق الطیر*، تصحیح؛ صادق گوهرین، چاپ هفتم، تهران، نشر علمی فرهنگی.

۲۴. عنصری، (۱۳۶۳)؛ دیوان، تصحیح؛ محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران، کتابخانه سنایی.
۲۵. مسعود سعد سلمان، (۱۳۶۴)؛ دیوان، تصحیح؛ مهدی نوریان، چاپ اول، اصفهان، نشر کمال.
۲۶. منزوی، علینقی (۱۳۵۹)؛ سیمرغ و سی مرغ، چاپ اول، نشر سحر.
۲۷. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۵۵)؛ کلیات شمس، تصحیح؛ بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر.
۲۸. ----- (۱۳۶۳)؛ مثنوی معنوی، تصحیح؛ رینولد آلین نیکلسون، نصر... پورجوادی، تهران، امیر کبیر.
۲۹. میدی، رشیدالدین (۱۳۶۱)؛ کشف الأسرار و عدة الأبرار، تصحیح؛ علی اصغر حکمت، چاپ چهارم.
۳۰. ناصر خسرو (۱۳۷۰)؛ دیوان، تصحیح؛ مجتبی مینوی، مهدی محقق، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۱. نظامی (۱۳۱۷)؛ مخزن الأسرار، تصحیح؛ وحید دستگردی، تهران، نشر علمی.
۳۲. نیشابوری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۵۹)؛ قصص الأنبياء، تصحیح؛ حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۳. هاکس، جیمز (۱۹۲۸)؛ قاموس کتاب مقدس، بیروت، المطبعة الأمريكية.

أثر قصة النبي سليمان (ع) في الأدب الفارسي (وفقاً للتقيلة القرآنية منها)*

الدكتورة بريسا داوري

أستاذة مساعدة في قسم اللغة الفارسية و آدابها بالجامعة الحرة الإسلامية لمدينة دهقان

الملخص

تركت قصة النبي سليمان (ع) في الأدب الفارسي تأثيراً متنوعاً مختلف الجوانب وذلك لكثرة وسعة ما تحويه هذه القصة من أحداث وملابسات تميزها عن غيرها من قصص الأنبياء الآخرين. مع أنّ قصة النبي سليمان (ع) متواجدة في مصادر اليهود القديمة إلا أن القرآن الكريم يُعدُّ أهم وأحسن منهل استقى منه الشعراء والعرفاء هذه القصة. من أهم الموضوعات التي وردت في التقيلة القرآنية للقصة هي: عدالة النبي سليمان (ع) وإمامه بمنطق الطير وانتصاره على الغيلان الأشرار ومع ذلك لم يسلم الأدباء الإيرانيون من الأخذ بما نقلته مصادر قصص الأنبياء الحافلة بالاسرائيليات لاشتهارها وجاذبيتها. خذ قصة خاتم النبي سليمان (ع) مثلاً حيث أنه صار مثاراً للكثير من المضامين الخالصة في الأدب الفارسي وخاصة النصوص العرفانية منه. في ضوء أهمية قصص الأنبياء بالنسبة للأدب الفارسي فقد عُنيَتْ هذه المقالة بدراسة تأثير قصة النبي سليمان (ع) في الأدب الفارسي حسب السرد القرآني لها. ورُكّزت على ثلاثة موضوعات رئيسية منها: قصة النبي سليمان والريح، قصة النبي سليمان والنمل وقصة النبي سليمان والطيور. ولضيق المجال اكتفينا فقط بدراسة ورصد التأثير الذي تركته هذه الموضوعات الثلاثة في الأدب الفارسي.

الكلمات الدلّيلية: القرآن الكريم، النبي سليمان، الريح، النمل، الهدهد، منطق الطير، الطيور.